مَوْسُوعَةُ الإمامة فى نُصوصِ أَهْلِ السُّنّة

کوشا محمدعلى

كتابى بزرگ و مستند به روايت اهل سنّت در امامت دوازده امام

(موسوعة الامامة فی نصوص اهل السّنة؛ به اهتمام سیدمحمود مرعشی نجفی و محمد اسفندیاری، چ 1، قم: صحیفه خرد، 1384 ش)

موسوعة الامامة فى نصوص اهل السّنّة، كتابى تقريباً چهل جلدى و پرآوازه و كم‏نظير، با ويژگى خاصّ خود است كه اكنون بيست جلد آن چاپ و انتشار يافته است و لجنۀ علمى تحقيقى آن، در حال نگارش بقيّه اين اثر بس ارجمند و پر ارزش هستند. تمام اين اثر، حاوىِ روايات مربوط به اصلِ امامت و جانشينى پيامبر اسلام صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و ويژگى‏هاى دوازده امام معصوم عليهم‏السلام در منابع گوناگون اهل سنّت و جماعت است. هرچند اين كتابِ بزرگ، بازسازىِ و پردازشِ كتابِ پرحجم «ملحقات احقاق الحق» به شيوه نوين است، اما با توجّه به ترتيب جديد و تغيير اساسى انجام‏يافته در ساختار آن، اين اثر چيزى است و آن يكى چيزى ديگر. نگارنده اين سطور از روى كنجكاوى و كاوش، پس از مشاهده و تورّق برگ برگ اين اثر و واكاوى همه زواياى آن، در صدد نگاشتن اين مقاله برآمده كه هرچند به طور نسبى اندك و كوتاه است، امّا برآمده از علاقه و اعتقاد و بر اساس مطالعه پيگير آثار مشابه آن و تلاش صادقانه در تحقّق احياى «تقريب مذاهب اسلامى» بر مبناى كتاب و سنّت و عترت است. اميد است اين مقاله، معرّفِ اين موسوعۀ عظيم شود كه از جهتى بزرگ‏ترين عامل «تقريب» و از جهت ديگر مصداق گوياى اين بيت است:

خوش‏تر آن باشد كه سرّ دلبران

گفته آيد در حديث ديگران

اينك نگاه و نگرش خويش را از «موسوعة الامامة» به صورت فشرده، در دوازده بند عرضه مى‏دارم كه در هر يك از آنها ضمن اشاراتى لطيف به اصل موضوع، توجّه به مفهوم امامت و انگيزه پى‏جويى آن در اين مأخذ پرارج و اعتبار، آن هم آگاهى از «سرِّ دلبران در حديث ديگران» مدِّ نظر اين قلم بوده است.

يكم

اساسى‏ترين وجه اشتراك اديان آسمانى، از زمان پيدايش بنى‏آدم بر روى كره خاكى، مسئلۀ «توحيد» و سپس «وحى» از سوى خدا بر برگزيدگان ويژه اوست كه عنوان «نبوّت» يافته است. پيامبران كه پاك‏ترين و درستكارترين و آگاه‏ترين مردم زمان خويش بوده‏اند، همۀ مردمان را به يگانگى خدا و شناخت صفات او دعوت كرده‏اند و از شرك و بت‏پرستى بازداشته، آنان را متوجه عالم پس از مرگ نموده‏اند و به نيكوكارى واداشته، از تبهكارى بازداشته‏اند.

پيامبران، تعليمات و آموزه‏هاى دينى خود را تنها از راه وحى به دست آورده‏اند و در ابلاغ تعاليم دينى نيز عزم و استقامت فوق‏العاده‏اى از خود نشان داده‏اند. سوابق درخشان و شخصيت استوار و رفتار و كردار پرجاذبۀ آنان، توده‏هاى مردمان، به‏ويژه جوانان جوياى حق را به سويشان جذب مى‏نموده است و به گونۀ طبيعى، آنها را «مقتدا»، «پيشوا» و «الگوى» مردمان قرار مى‏داده است. «علم سرشار آسمانى» و «مقام عصمت» آنان از يك طرف و «تحقق شمارى از معجزات» در راستاى حقّانيت دعوتشان، چهره‏اى روحانى و ملكوتى از آنان در اذهان عموم ترسيم نموده است. اعتقاد به پيامبران نه تنها لازمه اعتقاد به خدا و صدق نبوّت آنهاست، بلكه اعتقاد به آنان در جهان‏بينى توحيدى موضوعيت دارد و در واقع عقيده به آنان، عقيده به يک جريان پيوستۀ تاريخى است كه ميان دو جبهه حق و باطل از ابتداى شكل‏گيرى تاريخ وجود داشته و پيامبران همواره جبهه و جريان حق را رهبرى مى‏نموده‏اند و بر ضدّ باطل ستیز می‏کرده‏اند و اين مبارزه سرانجام با پيروزى حق ادامه خواهد يافت؛ بنابراين شناخت تاريخ پيامبران، مى‏تواند تجربه‏اى ارزنده و سازنده براى آيندگانى باشد كه در مسير آنها حركت مى‏كنند.

دوم

اهميّت عمده پيامبران به پيام آنهاست كه محتواى آيين و شريعتشان را تشكيل مى‏دهد. در قرآن كريم تصريح شده است: «دين» از آغاز تا پايان پيامبران يكى بيش نيست، و همۀ پيامبران مردمان را به يك دين دعوت كرده‏اند: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدّينِ ما وَصّى بِهِ نُوحاً وَالَّذِى اَوْحَيْنا اِلَيْک وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبراهيمَ وَمُوسى وَعيسى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلاَ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»:[1] براى شما از احكام دين چيزى تشريع كرده است كه نوح را به آن سفارش نمود و نيز آنچه را به تو وحى كرديم و آنچه را كه ابراهيم و موسى و عيسى را به آن سفارش نموديم كه دين را برپا داريد و در آن به پراكندگى مگراييد.

قرآن در همه جا نام دينى كه پيامبران از آدم تا خاتم مردم را بدان دعوت كرده‏اند، «اسلام» مى‏نهد. البته مقصود اين نيست كه در همۀ زمان‏ها به اين نام خوانده مى‏شده است، بلكه مقصود اين است كه دين، حقيقت و ماهيّتى دارد كه بهترين معرّف آن، واژه «اسلام» است. آيات زير را بنگريد:

«ما كانَ اِبراهيمُ يَهُودِيّاً وَلا نَصْرانِيّاً وَلكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً»:[2] ابراهيم نه يهودى بود و نه نصرانى، بلكه حق‏گرا و تسليم فرمان خدا بود.

«وَصّى بها اِبراهيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يا بَنِىَّ إِنَّ اللهَ اصْطَفى لَكُمُ الدِّينَ فَلاتَمُوتُنَّ إِلاّ وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»:[3] و ابراهيم پسرانش را به همان آيين سفارش نمود، و يعقوب نيز چنين كرد، و هر يك گفتند: اى فرزندان من، خدا اين دين را براى شما برگزيده است، پس نميريد مگر در حالى كه تسليم او باشيد.

قرآن كريم هرگز كلمه «دين» را به صورت جمع (اديان) نياورده است، بلكه همواره به صورت مفرد به كار برده است؛ زيرا آن چيزى كه در حقيقت وجود داشته، دين واحد است نه دين‏ها.

يكى خطّ است از اوّل تا به آخر

بر او خلق خدا جمله مسافر

سوم

پس از درگذشت هر پيامبرى، پيامبر ديگر يا وصىّ و جانشين او، راه و برنامه وی را ادامه و استمرار مى‏بخشيده است؛ تا آنجا كه قرآن كريم مى‏فرمايد: «وَإِنْ مِنْ اُمَّةٍ إِلاّ خَلافيها نَذِيرٌ»:[4] هيچ امّتى نبوده مگر اينكه هشداردهنده‏اى داشته است.

قطعاً چنين «نذيرى» يا پيامبر آسمانى بوده يا جانشين و برگزيده پيامبر پيشين و يا دست كم مُصلحى آگاه و حقجو و آشنا به مكتب پيامبران كه مردمان را به پيروى از مكتب انبيا فرا مى‏خوانده و آنان را به عواقب وخيم فساد و فحشا و نافرمانى خدا هشدار مى‏داده است.

چهارم

آيين اسلام علاوه بر آنكه با فطرت انسان‏ها هماهنگ است، آيينى جاودانه براى همۀ زمان‏ها و مكان‏ها تا روز قيامت است. آيات زير به­روشنى گوياى رسالتِ جهانىِ اسلام و پيامبر خاتم است:

ـ «قُلْ يا أَيُّهَا النّاسُ إِنّى رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ جَمِيعاً»:[5] بگو: اى مردم، بى‏گمان من فرستادۀ خدا به سوى همه شما هستم.

ـ «وَما أَرْسَلْناكَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ»:[6] و ما تو را جز رحمتى براى جهانيان نفرستاده‏ايم.

ـ «وَاُوحِىَ إِلَىَّ هذَا القرآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»:[7] و اين قرآن به من وحى شده است تا به وسيله آن به شما و هر كه اين كتاب به او رسد، هشدار دهم.

شاهد ديگر رسالت جهانى اسلام، نفس مطالب و محتواى قرآن و سنّت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله است كه در محدوده اقوام و گروه خاصّى نيست. آن حضرت فرموده است: «إِنّى رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَإِلَى النّاسِ عامَّةً».[8]

من به طور خاصّ پيامبر شما و به طور عام پيامبر همۀ مردم جهان هستم.

از همین روی پیامبر(ص) در سال ششم هجرى نامه‏هايى به سران كشورها ارسال کرد و آنها را به اسلام دعوت نمود كه از جمله آنان نجاشى و مقوقس و عده‏اى ديگر بودند كه اسلام را پذيرفتند. آن حضرت نزدیک 62 نامه به پادشاهان و سران قبایل و ديرنشينان فرستاد كه متن 29 نامه از آنها موجود است.[9]

پنجم

دين اسلام، آخرين دين آسمانى و پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نيز آخرين پيامبرى است كه نبوّت به وسيله او ختم شده است و آن حضرت فرموده است: أَيُّهَا النّاسُ لا نَبِىَّ بَعْدى ولا سُنَّةَ بَعْدِى فَمَنِ ادَّعى ذلِكَ فَدَعْواهُ وَبِدْعَتُهُ فِى النّارِ»:[10] اى مردم! بعد از من پيامبر و سنّتى، جز سنّت من نيست و هر كس پس از من ادّعاى نبوّت كند، ادّعا و بدعت او در آتش است.

ششم: مسئله‏اى به نام امامت

با توجّه به نكات مذكور، به‏ويژه انسدادِ باب نبوّت بعد از پيامبر گرامى اسلام، ابتدایى‏ترين مسئله‏اى كه ذهن دينداران را به خود مشغول نمود، تداوم راه و استمرار برنامه‏ها و تحقّق آرمان‏هاى پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود. آگاهى و شناختى كه مؤمنان از پيامبر و مكتب او كسب كرده بودند، عامل اصلى پرسش‏هاى ذيل شد:

1. مرجع دينى بعد از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله كيست؟

2. انسان كاملى كه بعد از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به چشم الگو به او نگريسته شود و مقتداى تمام‏عيار مردمان در گفتار، رفتار و كردار باشد و عيبى هم در عقيده و اخلاق و عمل نداشته باشد، چه كسى است؟

3. زمامدار سياسى و اجتماعى و حاكم و مديرى كه سياست و تدبيرى همچون رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله داشته باشد و بتواند جامعه و امّت اسلامى را به روش و شيوۀ پيامبر اداره كند، كيست؟

اين سه پرسش، «شاكله امامت» را در ذهن‏ها ترسيم نمود و انتظارى كه مردمان پاک‏منش به طور طبيعى و فطرى از «جانشين پيامبر» داشتند، به گونه‏اى در بيان و بنان خويش آشكار نمودند و تمام ويژگى‏هاى پيامبر را ـ جز نزول وحى ـ در وجود امام جستجو كردند. اينجاست كه «امامت» به عنوان عنصر اصلى از «توابع نبوّت»، جايگاه خاصّ خود را پيدا كرد و متكلّمان دنياى اسلام با توجّه به جهت نزاع و محدوده توافق در صدد تعريف آن برآمدند و در تعاريفى شبيه به يكديگر گفتند: «الإِمامَةُ رِياسَةٌ عامَّةٌ فى اُمورِ الدّينِ وُالدُّنيا لِشَخْصٍ مِنَ الأشخاصِ نيابَةً عَنِ النَّبِىِّ صلى‏الله‏عليه‏و‏آله»:[11] امامت، رياست عمومى در امور دين و دنيا، براى شخصى است كه از پیامبر عنوان نيابت دارد.

بر اساس اين تعريف كه نسبت به همه تعريف‏ها، جامع‏تر مى‏نمايد، «امام» كسى است كه نه تنها در امور دنيا جلودار است، بلكه در امور دينى نيز پيشواى كامل‏عيار است؛ چون دين اسلام در واقع تنظيم‏‏كننده رابطۀ انسان و خداى يكتاى حاضر و ناظر بر همه چيز است؛ بنابراين امامت، رياست كلّى بر جامعه اسلامى در امور دينى و دنيوى است. اساس و شاكلۀ امامت نیز مسلمانان راستين در سه چيز خلاصه مى‏شود: 1. مرجعيّت دينى؛ 2. اسوه و الگوبودن تمام‏عيار؛ 3. زمامدارى و رهبرى سياسى.

از اين سه شاكله، اوّلى و دومى امرى حقيقى، ولى سومى امرى اعتبارى است؛ اگرچه صلاحيت آن امرى حقيقى است؛ به عبارت ديگر اوّلى و دومى قابل سلب و غصب نيست، ولى فعليت سومی قابل غصب و سلب است و ممكن است به واسطه عوامل و شرایطى ناديده انگاشته شود و تحقّق و فعليّت نیابد.

اصل وجود «امام» با شاكله فوق به عنوان «جانشين پيامبر» مسئله‏اى نيست كه از سوى انسان‏هاى انديشمند مورد شكّ و ترديد واقع شود؛ يعنى همۀ مسلمانان منصف در اين جهت اشتراك عقيده دارند كه جامعۀ اسلامى بعد از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نيازمند امامى است كه جامع تمام شرايط جانشينى پيامبر باشد و مردم از او پیروی کنند؛ يعنى هم مسائل و معارف دين را از او بياموزند، و هم در گفتار و رفتار و كردار از او الگوگيرى كنند و هم اينكه در صورت ايجاد زمينه حكومت براى او، بر اساس دانايى و توانايى‏اش، به رهبرىِ سياسى و اجتماعى وی گردن نهند.

اينجاست كه مى‏توان گفت عمده اختلاف شيعه و سنّى در مسئله امامت بعد از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، اختلاف در «مصداق» است نه «مفهوم»؛ چون فطرت و وجدان بيدار هيچ انسانى، «عالم‏بودن» و «آگاه‏بودن» به كتاب و سنّت را براى انسانى كه كاملاً به قرآن و سنّت پيامبر آشنا است و از طرفى شايستگى‏هاى عملى و اخلاقى، او را اسوه و الگوى مردمان نموده است، ردّ نمى‏كند و ناديده نمى‏انگارد. آرى، گرد و غبار غليظ تبليغات سوء و سياست‏بازى‏هاى بازيگران هوس‏پرست، چه بسا مصداق حق را باطل و باطل را حق نشان دهد و امر را بر شمارى از مردمان، حتى فرهيختگان مشتبه سازد تا جايى كه چه بسا در مواردى آب را سراب و يا سراب را آب پندارند! در اين صورت، راهِ برونرفت از چنين مشكلى، دو چيز است: 1. تعقّل و توجّه به عقلانيت فطرى؛ 2. بازگشت به سنّت پيامبر؛ يعنى آگاهى از قول و فعل و تقرير آن حضرت. در اين مقام توجّه به دو آيه، لازم و ضرورى است:

الف) «أَفَمَنْ يَهْدى إِلَى الحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ اَمَّنْ لايَهِدّى إِلاّ أَنْ يُهْدى فما لَكْمُ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»:[12] آيا كسى كه به سوى حق هدايت مى‏كند سزاوارتر است از او پيروى شود يا كسى كه راه نمى‏يابد، مگر اينكه راهنمايى شود؟! شما را چه شده است؟ چگونه حكم مى‏كنيد؟.

در واقع اين پرسش، از عقل فطرى مردم است و پاسخ آن نيز كاملاً روشن است و عقل فطرى هر انسانى جواب مى‏دهد: آن كسى كه مردم را به سوى حق هدايت مى‏كند، براى امامت بهتر است.

ب) «وَما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»:[13] و آنچه را پيامبر برايتان آورده، آن را بگيريد و از آنچه شما را از آن بازداشته، باز ايستيد. و آنچه را پيامبر برايتان آورده، آن را بگيريد و از آنچه شما را از آن بازداشته، باز ايستيد.

اين آيه از جمله آياتى است كه به‏روشنى پيروى از «سنّتِ پيامبر» را واجب دانسته، مسلمان‏ها را به اخذ قول و فعل و تقرير آن بزرگوار واداشته، و مردمان را از ارتكاب منهيّات آن حضرت برحذر داشته است.

هفتم: مفهوم امامت و مصاديق آن

اساس مفهوم امامت «مرجعيت دينى امام معصوم» و «انسان كامل‏بودن او» و «شايستگى و بايستگى او در اداره امور» است كه وجود او را مقتداى خلق و اسوۀ كامل‏عيار مردمان مى‏گرداند.

روايات منقول از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در منابع معتبر دربارۀ جانشينان بعد از خود، به گونه‏اى است كه مصاديق آنها فقط بر ائمّه دوازده‏گانه كه عترت و آل او هستند، منطبق است. آثار متعدّد و مستدلّ برجاى‏‏مانده از عالمان شيعى، بهترين گواه بر اثبات اين حقيقت است. در اينجا به ذكر هشت اثر بس ارجمند اشاره مى‏شود و اين قلم معرّفى هشتمين آنها را پس از اين مقدّمات، موضوع اصلى اين نوشتار قرار مى‏دهد.

هشتم: آثار مكتوب هشتگانه در شيعه

براى آگاهى كامل از ديدگاه شيعه دربارۀ امامان معصوم، مراجعه به آثار زیر لازم و ضرورى است:

1. تلخيص الشّافى از شيخ طوسى (گزيدۀ كتاب الشّافى سيّد مرتضى علم‏الهدى است)؛

2. غاية المرام از سيّدهاشم بحرانى؛

3. احقاق الحق از قاضى نورالله شوشترى (با تعليقات مفصّل آن، زير نظر آيت الله العظمى مرعشى نجفى)؛

4. عبقات الانوار از ميرحامد حسين هندى؛

5. المراجعات از سيّد شرف‏الدّين عاملى؛

6. دلائل الصّدق از محمّدحسن مظفّر؛

7. الغدير از علاّمه شيخ عبدالحسين امينى؛

8. مَوْسُوعَةُ الإِمامةِ فى نُصوصِ اَهلِ السُّنَّةِ از آيت‏الله العظمى مرعشى نجفى، به اهتمام دكتر سيّدمحمود مرعشى نجفى و محمّد اسفنديارى و گروهى از محققان حوزه علميّه قم.

نهم: اثرى استوار و ماندگار

كتاب ارجمند «موسوعة الامامة فى نصوص اهل السّنّة» بازسازى و طرحى نو از كتاب «ملحقات احقاق الحق» است. اصل كتاب به نام «احقاق الحق و ازهاق الباطل» از آثار پرارج قاضى نورالله شوشترى (956 ـ 1019 ق) مشهور به «شهيد ثالث» است. قاضى نورالله، فقيه، متكلّم و رجال‏شناس نامدار شيعى ساكن هند، اصالتاً زاده شوشتر، يكى از شهرهاى استان خوزستان است. او پس از مهاجرت به هند به مقام قضاوت دست يازيد و مورد توجّه اكبرشاه هندى قرار گرفت و در چارچوب فقه مذاهب چهارگانه و احاطه كامل بر فقه شيعه، به داورى پرداخت و ضمن كار قضاوت به تأليف كتاب «احقاق الحق» در نقد كتاب «ابطال نهج الباطل و اهمال كشف العاطل» نوشتۀ فضل‏‏الله امين بن روزبهان پرداخت. سرانجام بر اثر بدگویی بدخواهان از او نزد سلطان سليم، پس از مرگ اكبرشاه و خشم شمارى از رهبران سنّى بر ضدّ او، در 18 جمادى الثانى 1019 ق زير ضربات شلاّقِ شبانگاهى شكنجه‏گران حكومت جان خود را از دست داد. قاضى نورالله در اثر بزرگش «احقاق الحق»، ابتدا جمله به جمله فقراتى از «منهاج الكرامة» علاّمه حلّى را نقل مى‏كند و به دنبال آن نظر فضل‏الله امين بن روزبهان را به نقد مى‏كشد؛ بنابراين كتاب «احقاق الحق» در واقع خلاصه‏اى از مجادلات شيعه و سنى در مسائل كلامى به ويژه مسئله امامت است.

ده‏ها سال پس از درگذشت قاضى نورالله شوشترى، كتاب او توجّه آيت الله العظمى مرعشى نجفى رحمة الله عليه را به خود جلب كرد و آن مرحوم با کمک و همراهى بيست تن از شاگردان خود و ارباب تحقيق در حوزه علميّه قم، كتاب مزبور را با تعليقات فراوانى كه چندين برابر متن اصلى بود، منتشر ساخت و كتاب سه جلدى «احقاق الحق» را به كتابى 36 جلدى مبدل ساخت! هرچند اين اثر بزرگ براى محقّقان اثرى بس پر ارزش و محققانه مى‏نمود، ولى حال و هواى شيوه‏هاى فنى جديد و ديگر اقتضائات سبب شد اين اثر پرمحتوا به سبك و سياق جديد عرضه گردد و كاستى‏هاى احتمالى آن جبران شود و مطالب تكرارى آن نيز حذف گردد و به صورتى كه آيين نگارش و ویرایش امروزين اقتضا مى‏كند، بازنويسى و با آرايه‏اى نوين منتشر گردد. اين پروژه طرح بس والا، به كوشش و ابتكار فرزندِ آن مرحوم، يعنى جناب حجّة الاسلام والمسلمين آقاى دكتر سيّدمحمود مرعشى با همكارى نويسنده توانا جناب آقاى محمّد اسفنديارى و ديگر محقّقان ارجمند، آقايان: محمّد مرادى، محمّدكاظم عبداللهى، محمّدجواد محمودى، حسين تقى‏زاده، محمّدرضا جديدى‏نژاد، سيّدحسن فاطمى، محمّد صحتى سردرودى و مصطفى فضلى‏زاده، جامه عمل به خود پوشيد و حاصل كار آنان، اثرى استوار و جاودان شد و نام درخور و مناسب «موسوعة الامامة فى نصوص اهل السنّه» برايش به ثبت رسيد. بيست جلد نخست این اثر توسط انتشارات صحيفه خرد، در سال 1384 و 1388 در قم چاپ و انتشار يافت.

دهم: ويژگى‏هاى كلّى اين موسوعه

ويژگى‏هاى اين موسوعه را مى‏توان در دو محور مورد توجّه قرار داد:

1. از منظر شكلى (ساختارى)؛ 2. از حيث محتوايى.

اين مجموعه از منظر شكلى (ساختار حاكم بر اثر) بر همۀ آثار همگون خود رجحان و برترى دارد و چنين مزيّتى نيز مديون و مرهون كار گروهى محققان باتجربه و خوش‏ذوق آن، به مديريت آقاى محمّد اسفنديارى و اشراف آگاهانه دكتر سيّدمحمود مرعشى مى‏تواند باشد. پيش از اشاره به استوارى و ظرافت محورهاى شكلى اين كتاب، نقش چينش صحيح مطالب و تنظيم فصول و ترتيب ابواب آن را در جذب خوانندگانش در قالب مثالى محسوس و ملموس يادآور مى‏شوم: چه بسا ميزبانى بهترين و پرمحتواترين غذايى را براى ميهمانانش تدارک مى‏بيند، اما همۀ اقلام آن غذاى متنوّع و مقوّى را به صورت نامنظّم و درهم و برهم و به هم ريخته، روى سفره‏اى به صورت تلمبار، عرضه مى‏كند! در چنين صورتى كاملاً طبيعى است كه چشمان ميهمانان مى‏رمد و به دنبال آن نيز عطش اشتها نيز فروكش مى‏‏کند و بى‏رغبتى و كم‏توجهى ميهمانان را نيز در پى مى‏آورد؛ در حالى كه اگر چینش هندسی همان غذا با همان محتوا بر سفره، بر اساس استانداردهاى فنى چينش غذا انجام پذيرد و مطابق با غريزه زيباپسند انسان‏هاى خوش‏ذوق و ظريف و هنرمند باشد و هر چيزى از آن در جايگاه ويژه خود قرار گيرد، شوق و تمايل خواهندگان آن، به مراتب بيشتر و رغبت استفاده آنان افزون‏تر خواهد شد. اين مثل را بدان سبب آوردم كه نقش عرضه صحيح آثار مكتوب را در جذب و انجذاب خوانندگان آن در بدو امر نمايانده باشم.

اكنون زيبايى‏هاى شكلى كتاب را بنگريم:

الف) پس از فصل‏بندى مطالب، ابواب زير‏مجموعه متناسب با آن بر اساس اولويت‏هاى رُتبى عناوين با دقت و ظرافت تمام چينش يافته است.

ب) راويان اصلى هر روايت در هر باب پيش از نقل روايت به صورت معنعن[14] و مرتّب در آغاز حديث مشخص و معين شده است.

ج) نام مؤلف هر كتابى كه روايت از آن نقل شده، در آغاز هر روايت ذكر شده است.

د) علایم سجاوندى مربوط به فن ويرايش با دقت فراوان انجام پذيرفته و انصافاً در اين‏باره حق مطلب به‏درستى و استوارى ادا شده است.

هـ) آيات منقول در ضمن روايات به همان صورتى كه در مصحف شريف و با خط عثمان طه آمده، عيناً تصويربردارى شده و در ميان هلالين ويژه خود قرار گرفته است.

و) مآخذ آيات و روايات به صورت دقيق در پانوشت‏ها ذكر شده است.

ز) قلم به كار گرفته تمامى متن كتاب، با فونت مناسب و چشم‏نواز انتخاب شده است.

ح) فونت قلم عبارات متن كتاب با آيات قرآن كريم، كاملاً متمايز از يكديگر انتخاب شده است.

ط) جلد اول و دوم اين اثر به «اهل بيت در قرآن» اختصاص يافته است.

ى) جلد سوم و چهارم و پنجم اين اثر به «اهل بيت در نصوص و آثار» اختصاص یافته است.

ک) جلدهاى ششم تا بيستم به «زندگانى و شخصيت امام اميرالمؤمنين على عليه‏السلام» اختصاص يافته است و ديگر مجلّدات چاپ‏نشده اين اثر (از 21 ـ 40) به ديگر امامان معصوم اختصاص دارد.

ل) از جمله امتيازات شكلى اين كتاب، ذكر شماره‏هاى مسلسل سلسله احاديث آن است كه خواننده را در امر آدرس‏دهى و آدرس‏يابى هر حديث، بب‏درستى يارى مى‏دهد.

مجموعاً اين دوازده امتياز، مربوط به جهات محور شكلى اين كتاب نفيس است.

يازدهم: ويژگى‏هاى محتوايى اين اثر

پيش از اشاره به ويژگى‏هاى پربار اين اثر، يادآور مى‏شوم كه نفس نام و عنوان اين كتاب، خود گوياترين معرِّف محتواى آن است. «موسوعة الامامة فى نصوص اهل السّنّة»، يعنى دايرة المعارف امامت بر اساس مطالبى كه خود اهل سنّت در كتاب‏هايشان به صورت روايت از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نقل كرده‏اند.

مجموعه رواياتى كه در اين بيست جلد از منابع اهل سنّت دربارۀ فضایل اهل بيت عليهم‏السلام نقل شده و رواياتى كه در بيست جلد بعدى آن گرد آمده است، در يک تقسيم‏بندى كلى، به هفت دسته تقسيم مى‏شوند.

1. رواياتى كه بيانگر نزول شمارى از آيات در شأن و مرتبت اهل بيت عليهم‏السلام است؛ بدين معنا كه مصداق كامل و بارز شمارى از آيات بر اهل بيت قابل تطبيق و انطباق است؛ مثل روايات فراوانى كه آيه «اِنَّ الَّذنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً» (مريم: 96) را در شأن على عليه‏السلام وارد مى‏داند و حسكانى و طبرانى و ابونعيم و حمّوئى و ابن‏مغازلى نقل كرده‏اند كه: «لا تَلْقى مُؤْمِناً وَلا مُؤْمِنَةً إِلاّ وَفِى قَلْبِهِ وُدٌّ لِعَلِىٍّ وَاَهْلِ بَيْتِهِ» (موسوعة الامامة، ج 1، ص 406)؛ يعنى هيچ مرد و زن باايمانى را ديدار نخواهى كرد، مگر آنكه در قلب او دوستى على و اهل بيتش مى‏باشد.

ـ يا روايتى كه حسكانى و ثعلبى از ابوذر غفارى نقل مى‏كنند كه آيه «اِنّما وَلِيَّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُوا الَّذنَ يُقِيمُونَ الصَّلوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: 55) دربارۀ خاتم‏بخشى حضرت على عليه‏السلام در حال ركوع نماز نازل شده است (همان، ص 411).

ـ يا رواياتى كه طبرانى و حاكم نيشابورى و خوارزمى و حمّوئى از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله دربارۀ حضرت على عليه‏السلام نقل كرده‏اند كه: «عَلِىٌّ مَعَ الحقِّ، والحقُّ وَالقرآنُ مَعَ عَلِىٍّ، وَلَنْ يَفْتَرِقا حتّى يَرِدا عَلَىَّ الْحَوْضَ» (همان، ص 78): على با حق است و حق و قرآن نيز با على است و اين دو از هم جدا نمى‏شوند تا اينكه در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند.

ـ يا روايات فراوانى كه ابن‏عساكر، طبرى، حسكانى، ثعلبى، طحاوى، نسائى، حاكم نيشابورى، كنجى شافعى، بيهقى، خطيب خوارزمى و ابن‏مغازلى نقل كرده‏اند كه: «نزلت هذه الآية (إنّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تطهيراً) (احزاب: 33) فى رسول الله صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و علىّ و فاطمة والحسن والحسين» (همان، ص 115)؛ يعنى آيۀ تطهير درباره رسول خدا و على و فاطمه و حسن و حسين نازل شده است.

جلد اول و دوم اين كتاب پربار و ارجمند، به ذكر 83 آيه اختصاص يافته است كه بر حسب روايات منقول از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، هر كدام به گونه‏اى بر اهل بيت اطهار عليهم‏السلام انطباق يافته است و عمده روايات تفسيرى هم بيش از آنكه بيانگر تفسير آيات به مفهوم امروزين آن باشند، گوياى جَرى و تطبيق و بيانگر مصداق و يا مصاديق گوناگون و احياناً يادآور تشبيه و تمثل و نهايتاً شأن نزول آيات مى‏باشند.

2. رواياتى كه بيانگر فضایل، مناقب و منزلت اهل بيت عليهم‏السلام است و مراتب كمال انسانى و درجات معنوى و تقرّب آنان به خداى يكتاى عليم و قدير را بيان مى‏دارد.

3. رواياتى كه فضيلت شناخت اهل بيت و حُبّ و توجه به آنان و پرهيز از بغض و دشمنى با آنها را گوشزد مى‏كند.

4. رواياتى كه لزوم رعايت حقوق اهل بيت و همچنين ضرورت اطاعت از آنها را يادآور مى‏شود.

5. رواياتى كه شرایط امام را بيان مى‏دارد و منصب امامت را منصبى الهى مى‏داند، و امامان را از ذريّه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و اهل بيت او مى‏داند و تعداد آنان را با ذكر نام و مشخّصات كامل، دوازده نفر مى‏داند.

6. رواياتى كه ويژگى‏هاى پيروان واقعى اهل بيت را برمى‏شمارد و آنان را از غلوّ و هرگونه غاليگرى پرهيز و برحذر مى‏دارد.

7. روايات فراوانى كه ابعاد گوناگون زندگانى و شخصيت تمام‏عيار اميرالمؤمنين على عليه‏السلام را واكاوى مى‏كند و به بيان فضایل، سوابق جهاد، سجاياى اخلاقى، كثرت عبادت، تدبير، مديريت، مردمدارى، فراوانى دانش، ايثارگرى، فداكارى، عمق انديشه، هنر سخن‏پردازى و خطبه‏خوانى، محبوبيت مردمى، توحيد در عقيده و اخلاق و عمل، حسن سابقه خانوادگى، آداب خانوادگى و اجتماعى، كار و كارگرى براى تأمين معاش، بذل و بخشندگى، پافشارى بر اجراى عدالت، عفو و گذشت، آرزوى شهادت، توجّه به حقّ الناس، همرازى با پيامبر، تندرسى و توانايى جسمى و روحى، خيرخواهى در حقِّ خلفا، داورى‏هاى شگرف، نوازش يتيمان و مستمدان و ظهور كرامات عديده از او و ده‏ها ويژگى ديگر آن حضرت مى‏پردازد. دامنه مباحث و موضوعات اين بخش از كتاب، آن قدر وسيع و گسترده است كه حجم روايات پرجاذبۀ آن، پانزده جلد اين اثر را در برگرفته است كه بى‏گمان، بهترين و گوياترين مآخذ روايى دربارۀ شخصيت جامع‏الاطراف مولاى متقيان حضرت على‏بن‏ابى طالب عليه‏السلام است كه به قول سنايى غزنوى:

با مديحش مدايح مطلق

زهق الباطل است و جاء الحق

به‏راستى گردآورى اين همه اخبار و احاديث، آن هم با اسلوب دقيق فنى و همراه با آيين نگارش و ویرایشو ترتيب ابواب و تنسيق مطالب و موضوعات، ناخودآگاه، هر خواننده كتابشناس و محقّقى را به شگفتی وامى دارد و بر محقّقان و گردآورندگان و ترتيب‏دهندگان آن، درود مى‏فرستد و دست مريزاد مى‏گويد و به زبان حال و قال، لب به ثنا مى‏گشايد كه:

بپيوندى آن گوهران را چنان

كه پيوست نتوان از آن خوشترا

درآويزى از گردن روزگار

يكى پربها عِقدِ نيكوفرا

و آن­گاه است كه ارزش و اعتبار فرهنگی بزرگ معاصر، حضرت آيت‏الله العظمى مرعشى نجفى را بيشتر درك مى‏كند كه بانى بناى چنين شاهكار عظيمى شده است، و بر خَلَف صالحِ ارجمندش جناب حجّت‏الاسلام والمسلمين دكتر سيّدمحمود مرعشى كه اين طرح بزرگ فرهنگى را به‏درستى و استوارى مديريت نموده، تبريک و شادباش مى‏گويد. آرى:

زنده است كسى كه در ديارش

باشد خَلَفى به يادگارش

و بى‏گمان هر خواننده حقجويى كه اين همه فضل و فضيلت و كرامت و جامعيت والاى امير مؤمنان را در مجموعه‏هاى روايى برادران اهل سنّت و جماعت مى‏بيند، به وجد و شعف مى‏آيد كه پس از آن همه تبليغات سوء بنى‏‏اميّه و عمّال تبهكار آنان در طول ساليان بر ضدّ امير مؤمنان، چگونه چهره حق و حقيقت، سرانجام، خود را نماياند و باطل را به انزوا و نابودى كشاند:

يُريدُونَ الجاهِلُونَ لِيُطْفِئُوهُ

وَيَأْبَى اللهُ إِلاّ أَنْ يُتِمَّهُ

زكائنات، غرض جلوه جمال تو بود

وگرنه عالم و آدم نمى‏شدى موجود

دوازدهم: اهميّت و امتياز اين كتاب

1. به گمان نويسندۀ اين سطور، بزرگ‏ترين نقش كليدى اين كتاب اين است كه همه مذاهب و فرق اسلامى را آشنا و مجذوبِ اهل بيت اطهار مى‏گرداند؛ زيرا عاملى كه در راه وحدت اسلامى نقش اساسى بر عهده دارد و حائز اهميت فراوان است، اينكه همه مسلمان‏ها به ويژه عالمان امّت اسلام، با دقت تمام، به مدارك و مآخذ اصيل همديگر نظر محقّقانه بيفكنند و به‏درستى بنگرند كه دين مبين اسلام، چه نقشه و تدبيرى براى رفع اختلافات پيشنهاد نموده و آنان را به چه سمت و سويى دلالت فرموده است. اينجاست كه نقش كليدى قرآن و عترت در ايجاد وحدت ميان مسلمانان به‏درستى نمايان و آشكار مى‏شود.

2. اهميت ديگر اين كتاب، تجلّى مدّعاى شيعه در منابع فراوان اهل سنّت است و اين خود دست كم اصالت تاريخى اعتقادات شيعه و ارج و اعتبار آن را مى‏رساند و از طرفى اين معنا حاكى از وجود اشتراكات فراوان ميان اين دو فرقۀ بزرگ اسلامى است.

3. با توجه به اين نكته كه اكثر احاديث اين مجموعه با ذكر سند و نام راويان نقل شده است، اين كار، زمينۀ تحقيق و بررسى تک تک احاديث را از جهت سند، وثاقت يا ضعف راوى براى محقّق فراهم مى‏نمايد تا معلوم بدارد كدام روايت قابل قبول و كدام يک مردود است.

4. كمترين فايدۀ اين گونه آثار اين است كه به هر يک از پيروان مذاهب اسلامى جرئت و دليرى مى‏بخشد كه با حربه استدلال و برهان، وارد عرصه آثار مكتوب يكديگر شوند و به نقد و بررسى و اصلاح آنها بپردازند، كه چنين كارى قوّت‏هاى هر كدام را نمايان و ضعف‏ها را به‏تدريج از ميان برمى دارد و عقاید را به هم نزديک می‏کند و دل‏ها را به هم پيوند مى‏دهد. اى بسا افرادى كه از دور تير به تاريكى مى‏زنند و ناديده و ناخوانده يكديگر را تفسيق و تكفير مى‏كنند؛ در حالى كه اگر به هم نزديک شوند و دلایل و آثار همديگر را مورد بحث و مداقّه علمى قرار دهند، سوءتفاهم‏ها برطرف مى‏شود و كينه‏ها رخت برمى‏بندد و برادرى و دوستى جايگزين كينه‏توزى و دشمنى مى‏شود.

5. اين كتاب به گونه‏اى ديگر و با گفتمانى گسترده‏تر، راهِ «عبقات الانوار» ميرحامد حسين هندى و «الغدير» علاّمه امينى را تداوم بخشيده است و مى‏توان گفت سبک و سياق تدوين آن به گونه‏اى است كه آن را پرارزش‏تر و پرجاذبه‏تر از آثار همگون پيش از خود قرار داده است.

6. از همه مهم‏تر، اين اثر به همگان مى‏آموزد راه تبليغ درست دين و آيين، همان است كه قرآن كريم فرموده است: «اُدْعُ إِلى سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتى هِىَ اَحْسَنُ» (نحل: 125): مردم را با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت بخوان و با آنان به نيكوترين شيوه به بحث پرداز.

مراد از «حكمت» در اينجا «سنجيده‏پندارى»، «سنجيده‏گفتارى» و «سنجيده‏كردارى» است. اگر انديشه و گفتار و كردار، سنجيده و بجا و استوار باشد، قطعاً اثرگذار و سازنده نيز خواهد بود. «سخن حكيمانه» سخنى است كه در آن سستى و ركاكت، تحقير و تنقيص و سبّ و لعن نباشد. مؤمن واقعى هرگز زبان و قلم خود را به تهمت و دروغ و دشنام و تكفير نمى‏آلايد و عواطف همنوع خود را ـ چه رسد به اينكه مسلمان و مؤمن نيز باشد ـ جريحه‏دار نمى‏سازد؛ تا جايى كه قرآن مى‏فرمايد: «وَلا تَسُبُّوا الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ الله فَيَسُبُّوا الله عَدْواً بغير علمٍ» (انعام: 108): معبودهاى كسانى كه جز خدا را مى‏خوانند، دشنام ندهيد كه سبب شود آنان هم از روى ستم‏ورزى و نادانى، خدا را دشنام دهند.

جايى كه دشنام به بت‏هاى مشركان ناروا شمرده مى‏شود، چگونه دشنام به مقدّسات برادران دينى روا باشد؟! امير مؤمنان به سپاهيانش در صفّين فرمود: «اِنّى اَكْرَهُ لكم اَنْ تَكُونُوا سَبّابينَ» (نهج البلاغه، خطبه 206): من نمى‏پسندم كه شما دشنام‏گو باشيد.

على عليه‏السلام حتى نمى‏پسندد يارانش، سپاه معاويه را ـ با همه تبهكارى‏شان ـ ناسزا گويند.

به هر حال، منطق قرآن و سنّت، منطق حكمت و موعظه و مباحثه احسن است و تأليف آثارى چون عبقات الانوار و الغدير و موسوعة الامامة در پاسخ به همين نداى پاك آسمانى قرآن كريم است. گذشت آن زمانى كه جاهلانى معدود از ميان مذاهب اسلامى به سبّ و تكفير يكديگر مى‏پرداختند. به چنين كسان بايد گفت: تا كنون چه كسى از طريق سبّ و تكفير راه به جايى برده است؟ بلكه منطق دشنام و ناسزاگويى، حاصلى جز كينه‏توزى و دشمنى و تفرقه نداشته است.

امروزه هر يک از اين آثار به‏ويژه اين اثر استوار و ارجمند كه برگرفته از منابع معتبر برادران اهل سنّت است، حجّت را بر همگان تمام نموده است.

«علاّمه امينى در مقدّمه جلد پنجم الغدير، تحت عنوان «نَظَرِيَّةٌ كَرِيمَةٌ» به مناسبت يكى از تقديرنامه‏هايى كه از مصر، درباره الغدير رسيده است، مى‏گويد: عقايد و آرا درباره مذاهب آزاد است و هرگز رشته اخوّت اسلامى را كه قرآن كريم با جمله «اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ» بدان تصريح كرده، پاره نمى‏كند. هر چند كار مباحثه علمى و مجادله كلامى و مذهبى به اوج خود برسد، سيره سلف و در رأس آنها صحابه و تابعين همين بوده است. ما مؤلّفان و نويسندگان در اقطار و اكناف جهان اسلام، با همه اختلافى كه در اصول و فروع با يكديگر داريم، يك جامع مشترك داريم و آن ايمان به خدا و پيامبر خداست. در كالبد همه ما يك روح و يك عاطفه حكمفرماست و آن روح اسلام و كلمه اخلاص است. علاّمه امينى اتّهامات كسانى را كه مى‏گويند الغدير موجب تفرقه بيشتر مسلمين مى‏شود، سخت ردّ مى‏كند و ثابت مى‏كند كه برعكس، الغدير بسيارى از سوء تفاهمات را از بين مى‏برد و موجب نزديك‏تر شدن مسلمين به يكديگر مى‏گردد. نقش مثبت الغدير، در وحدت اسلامى از اين نظر است كه اوّلاً منطق مستدلّ شيعه را روشن مى‏كند، و ثابت مى‏كند كه گرايش ميليون‏ها مسلمان به تشيع ـ بر خلاف تبليغات زهرآگين عده‏اى ـ مولود جريان‏هاى سياسى يا نژادى و غيره نبوده است، بلكه يك منطق قوى متّكى به قرآن و سنّت موجب اين گرايش شده است. ثانياً ثابت مى‏كند كه پاره‏اى از اتهامات به شيعه به‏كلّى بى‏اساس و دروغ است. ثالثاً شخص شخيص اميرالمؤمنين عليه‏السلام را كه مظلوم‏ترين و مجهول‏القدرترين شخصيت بزرگ اسلامى است و مى‏تواند مقتداى عموم مسلمين واقع شود، و همچنين ذريّه اطهارش را به جهان اسلام معرّفى مى‏كند».[15]

جان كلام

پايان سخن و جانِ كلام در اين مقام اينكه: تحليل و برداشتى كه علاّمه امينى و فيلسوف وارسته شهيد مطهّرى ـ رضوان الله تعالى عليهما ـ از فلسفه وجود كتاب الغدير ارائه نموده‏اند، به‏درستى در مورد كتاب «موسوعة الامامة فى نصوص اهل السّنة» نيز صادق است، و حقيقتاً اين كتاب پربار و كم‏نظير، بلكه از جهاتى بى‏نظير، اوّلاً مؤيّد منطق شيعه در مسئله امامت و مفهوم آن است؛ ثانياً حقانيّت دوازده امام را به همگان مى‏آموزاند؛ ثالثاً رُجحان و برترى آنان را در امر مرجعيت دينى و انسان كامل‏بودن و رهبرى سياسى بر ديگران، به اثبات مى‏رساند.

[1] . شورى: 13.

[2] . آل عمران: 67.

[3] . بقره: 132.

[4] . فاطر: 24.

[5] . اعراف: 158.

[6] . انبياء: 107.

[7] . انعام: 19.

[8] . ‏علی‏بن ابی‏الکرم؛ الکامل فی التاریخ؛ چ 3، بیروت: دارالفکر، 1398 ق، ج 2، ص 61.

[9] . علی احمدی میانجی؛ مكاتيب الرّسول؛ چ 3، نشر یاسین، ج 1، صص 35، 90 و 182.

[10] . محمدبن علی صدوق؛ کتاب من لایحضره الفقیه؛ چ 1، بیروت: موسسه الاعلمی، 1406 ق، ج 4، باب 63، ص 121 و محمدبن حسن حر عاملی؛ وسائل الشيعه الی تحصیل مسائل الشریعه؛ تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، چ 5، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ج 18، ص 555.

[11] . حسن بن یوسف حلی؛ الباب الحادى عشر مع شرحه النافع يوم الحشر؛ فاضل مقداد، تحقیق و تعلیق محمودرضا افتخارزاده؛ قم: مکتبة العلامه، 1430 ق، ص 82.

[12] . يونس: 35.

[13] . حشر: 7.

[14] . مُعَنْعَنْ: به روايتى گويند كه نام ناقلانِ آن به صورت مسلسل ذكر شود؛ و چون راوى لاحق، روايت را از ديگرى كه سابق است، به صورت «عَنْ فلان عن فلان» نقل مى‏شود، آن را بدين نام، ناميده‏اند.

[15] . مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار، ج 25؛ «الغدیر و وحدت اسلامی»؛ چ 1، تهران: صدرا، 1386.